

مطالعات مدیریت راهبردی

شماره ۳۴ - تابستان ۱۳۹۷

صص ۲۱۰-۱۸۵

## مفهوم‌سازی بومی: روشنفکران و بیماری هلندی در ایران

عبداله دولت‌آبادی\*، عباس جنگ\*\*

### چکیده

جوامع گوناگون در زمان‌های مختلف همواره با وقایعی روبه‌رو بوده‌اند که واجد ویژگی‌های منحصر به فرد بوده و متفکران این جوامع نیز در جهت شناخت این پدیده‌های نوظهور سعی در مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی آن‌ها بر اساس دستگاه‌های نظری مختلف داشته‌اند. در شرایط سیطره فرهنگی و سیاسی مدرنیته غربی در قالب گفتمان‌های آکادمیک در کشورهای غیر غربی، در لایه‌های عمده‌تر غیر آکادمیک این کشورها و بیشتر به وسیله روشنفکران که ارتباط بیشتری با متن اجتماعی داشته‌اند، به شکل مقدم مفاهیم و نظریه‌سازی‌های نوینی در عرصه‌ی اجتماعی شکل می‌گیرد. مفاهیمی که نقش مهمی در شناخت نیت، اهداف، مقاصد و اندیشه اشخاص دارد. مسئله نفت و پیامدهای اجتماعی آن در ایران معاصر موضوع تفکر بسیاری از متفکران و روشنفکران اجتماعی بوده است. بیماری هلندی بعنوان وضعیتی که در آن درآمد ناشی از فروش یک منبع طبیعی صرف واردات بی‌رویه کالاهای مصرفی و در نتیجه ایجاد تقاضای فزاینده‌ی کاذب می‌شود. در این نوشتار در پی آن هستیم تا با روشی تفسیری در قالب روش هرمنوتیک عینی به تحلیل دو اثر از روشنفکرانی که خطر این بیماری را چه بصورت مستقیم و آگاهانه و چه غیرمستقیم تشخیص داده بودند همت گماریم. این دو روشنفکر جلال آل احمد و محمد ابراهیم باستانیاریزی هستند که به ترتیب در کتاب غرب‌زدگی و حماسه کویر به مسئله بیماری هلندی البته نه با این نام پرداخته‌اند و برخی پیامدهای آن را نیز متذکر شده‌اند. **کلیدواژه‌ها: اقتصاد رانتی؛ بیماری هلندی؛ روشنفکر؛ کشاورزی؛ منابع طبیعی؛ هرمنوتیک عینی.**

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۵/۳۰؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۰۲/۳۱.

\* دانشجوی دکتری، دانشگاه علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی (نویسنده مسئول).

Email: abdolah.dolatabadi@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری، دانشگاه علامه طباطبائی.

## ۱. مقدمه

فرآیند به آگاهی رسیدن، اساسی‌ترین دستاورد عصر مدرن است. زمانه‌ای که ممکن است فاقد کیفیات نوین درون‌مایه‌های بدیع باشد؛ اما به‌کارگیری توأمان عقل و تجربه آن‌چنان جهشی در معرفت بشری ایجاد نمود که بسیاری آن را پایان تاریخ و رهایی کامل انسان از عرصه‌های غیرعقلانی نامیدند. عقلانیت روشنگری در ساحت پیدایش دو پروژه توأمان را با خود به‌پیش می‌برد، یکی پروژه سلبی و دیگری پروژه ایجابی و اثباتی. در ساحت سلبی این عقلانیت خود را در برابر خرد الهیاتی و سایر باورهای غیر منطقی و بعدها غیرتجربی تعریف نمود و بسیاری از عرصه‌های معرفتی بشریت را با برجسب غیرمنطقی، غیرعقلانی، ماوراء طبیعی، حسی، اسطوره، خرافه‌ای، وهمی و ... طرد نمود. اما در ساحت اثباتی، عقلانیت مدرن پس از دوره‌ای، در کنار فلسفه تجربه‌گرایی سعی در خلق دانش علمی متقن داشته و توانستند عرصه‌های معرفتی جدیدی را به وجود آورد که همین معرفت زیربنای تمدن مدرن غربی قرار گرفت. اما سیطره‌ی این عقلانیت در دوران مدرن، خود به اسطوره‌ای بدل شد، اسطوره‌ای که نقادی درون ماندگار خود را از دست داد و همچون ایده‌ای اقتدارطلب با نفی عرصه دیگر معرفتی سعی در حفظ سیطره خود دارد. در این دستگاه فکری اثباتی، معرفت معنایی ویژه با مفروضاتی هستی‌شناختی و معرفت‌شناسی مشخص و روش‌شناسی ویژه‌ای قرار است در قالب انواع مدل‌های عقلی-تجربی نظم جهانی طبیعی و همچنین جهان انسانی را به شناخت درآورد، شناختی که می‌بایست به تغییر آن منجر شود. محققان و پژوهشگرانی که این رویکرد و روش را بکار می‌برند، صاحبان حقیقی این اندیشه اثباتی بوده و الباقی معارف بشری نیز هنگامی که در این فرایند و در دستان این محققان آکادمی مدرن قرار گرفت، می‌تواند محل بحث و اعتنا باشد.

به باور یورگن هابرماس [۹]، فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی، این رویکرد معرفتی که خود را در قالب منطق تحلیلی-تجربی تبلور داده از یک طرف سعی می‌کند تا مفاهیم، مقولات و روابط آن‌ها به شکل منطقی و مستقل از تجربه، بر اساس نظریات موجود تعریف می‌کند و سپس برای بررسی اعتبار این چارچوب تحلیلی باید فرضیاتی آزمون‌پذیر بازهم به شکل منطقی-قیاسی استنتاج شود. سپس تحت شرایط بشدت کنترل شده این فرضیه که تنها قرار است بخشی از واقعیت طبیعی انسانی تحلیل و تبیین کند، به محک آزمون تجربی زده می‌شود. اگر از آزمون سربلند بیرون آمد آنگاه به قانونی متقن و علمی تبدیل می‌شود، قانونی که تحت شرایطی که در آن آزمون شده، برای شرایط مشابه نیز کاربرد و نتایج یکسانی خواهد داشت. به نظر هابرماس علوم تجربی-تحلیلی قائل به

وحدت علوم طبیعی و انسانی هستند. یعنی همین منطق معرفتی و کشف علمی می‌تواند برای پدیده‌های انسانی و اجتماعی نیز بکار برده شوند. این منطق در دوران مدرن بیش از همه در علم اقتصاد مدرن برای شناخت پدیده‌های اجتماعی بکار گرفته شد، رشته‌ای که با اعتماد به نفس بی‌اندازه ادعای تنها علم متقن و قابل استناد را در علوم انسانی و علوم اجتماعی دارد. هابرماس منطق بنیادین این شیوه شناخت را زیر سؤال می‌برد. او اول از همه قائل به تفکیک مابین علوم طبیعی و انسانی است. اساساً روابط و پدیده‌های انسانی پدیده‌هایی برساخته توسط انسان‌هایی هستند که در زمان و مکان معین با اهداف متکثر وارد کنش با یکدیگر شده‌اند و طی فرایند شیئی شدن تبدیل به واقعیتی عینی شده‌اند. در نتیجه این پدیده‌ها در یک تحول دائمی قرار دارند و علوم اجتماعی تجربی تنها می‌تواند بخشی خیلی سطحی از این پدیده‌ها را بشناسد، تازه بعد از شناخت موضوع شناسایی بلافاصله تغییر خواهد نمود. او اضافه می‌کند که علوم طبیعی تنها یک نوع خاص از تجربه بشری که مانند تجربه طبیعی است را در نظر می‌گیرد، تجربه‌ای که خود چارچوب‌های مورد استفاده این گرایش معرفتی در قالب چارچوب نظری از پیش تعریف می‌کند. پس اساساً این رویکرد معرفتی سایر تجربه‌های انسانی را در نظر نمی‌آورد و همچنین مفاهیمی که از پیش تعریف کرده نسبتی را با واقعیت‌های در حال شدن انسانی برقرار نمی‌کند. از طرف دیگر این رویکردها معرفتی که در محک تجربه نمی‌آیند را تحت عنوان امر غیرعلمی بی‌اهمیت می‌دانند.

هابرماس در مقابل این رویکرد نظریه دیالکتیکی جامعه را مطرح می‌کند، نظریه‌ای که جامعه را یک کل دیالکتیکی با روابط تودرتو فرض می‌کند [۹]. همه‌چیز به همه‌چیز ربط دارد حتی خود عمل شناخت هم بخشی از این کل ارگانیکی است. به باور وی در نظریه دیالکتیکی جامعه اگر قرار به ساخت چارچوب نظری باشد باید مفاهیم و مقولات آن از خود واقعیت اجتماعی در یک روند شدن دائمی استخراج شود. مقولات متغیری که در ساخت تجربی هم نه با رویکرد آزمون فرضیه بلکه در قالب نوعی رابطه دیالکتیکی و هم‌فهمی فاعل‌شناسا و موضوع شناسایی قابل دستیابی هستند. پژوهشگر از پیش می‌داند که خود وی و موضوع مورد شناسایی بخشی از یک کل بزرگ‌تر یعنی جامعه هستند پس به دنبال شناخت این پدیده در متن آن و نه با برشی تحلیلی، آن را خواهد شناخت. در این حالت تجربه صرفاً تجربه تجربی و آزمون‌پذیر بر اساس احساس ادراکی نیست زیرا امر کلی یعنی جامعه خود را در تمام لحظات و پدیده‌های مورد بررسی مستولی کرده، پدیده مورد بررسی تنها یکی از این پدیده‌ها است که منطق کلی جامعه را بازنمایی می‌کند. پس عرصه‌های دیگر و افراد مختلف می‌توانند حامل معرفت و آگاهی از امر اجتماعی باشند. روشنفکران، نویسندگان، شاعران، هنرمندان، عالمان دینی، و ... نیز واجد معانی‌ای هستند که امکان شناخت را برای یک علم فراهم

می‌آورد. او مهم‌ترین روش معرفت دیالکتیکی را روش تفسیر یا هرمنوتیک می‌داند، روشی که در آن سوژه شناسا در بطن روابط اجتماعی در رابطه‌ای دیالکتیکی با جامعه می‌تواند لایه‌های مختلف اجتماعی را در فرم‌های مختلف فهم کند.

در علم اقتصاد مدرن که با منطق یادشده و توسط عالمان مسلح به منطق صوری به شکل اقتدارطلبانه خود را بر سایر گرایش‌های علوم طبیعی تحمیل کرده بسیار سخت است که ببیند بسیاری از معرفت خلق شده وی در ساحتی دیگر و توسط گروه‌های دیگر در قالب روابط و مفاهیمی متمایز خلق شده است. در جهت نشان دادن رویکردهای متمایز و متکثر در ساحت علوم اجتماعی در این پژوهش بر متون دو روشنفکر متأخر ایرانی در باب پیامدهای ورود درآمدهای نفتی در قالب یک آسیب اقتصادی متمرکز می‌شویم. علم اقتصاد ادعا دارد که این پدیده را به شکل علمی بررسی کرده و تحلیلی علمی از آن ارائه داده است، اما ما سعی خواهیم نمود تا به‌شیوه‌ای دیگر خلق معرفت حول این پدیده را نشان دهیم. ابتدا به نقش و جایگاه روشنفکر به مثابه کسی که در جایگاه یک متفکری بینابینی دارای آگاهی دیالکتیکی از جامعه است، خواهیم پرداخت. سپس به مرور تاریخی و تجربی این پدیده اقدام خواهیم نمود و در نهایت بر اساس روش تفسیری مورد نظر این پژوهش به یافته‌های آن اشاره خواهیم نمود.

مسئله نفت و پیامدهای اجتماعی و اقتصادی آن اولین بار در سال ۱۹۷۷ در هلند در قالب بیماری هلندی در اقتصاد سیاسی نظریه‌پردازی شد. بیماری هلندی یکی از مسائل حاد و آسیب‌زا در اقتصاد یک کشور است که در اثر ناکارآمد و نادرست بودن سیاست‌های اقتصادی ظاهر می‌شود. «بیماری هلندی، یعنی فرایندی که به‌موجب آن کشفیات جدید با افزایش قیمت در یک بخش اقتصاد مثلاً نفت باعث فشار بر سایر بخش‌ها مثلاً کشاورزی یا صنایع می‌شود. ماندگاری بیماری هلندی باعث رشد سریع و حتی بدقواره خدمات، حمل‌ونقل و سایر کالاهای قابل‌مبادله در بازارهای جهانی می‌شود، درحالی‌که هم‌زمان از صنعتی شدن و رونق کشاورزی ممانعت می‌کند» [۲۷: ۱۶ و ۲۸].

«بیماری هلندی هنگامی واقعاً بیماری می‌شود که با سایر موانع فعالیت‌های مولد درازمدت که ویژگی بهره‌برداری از منابع پایان‌پذیر است، ترکیب شود. اقتصاددانان از زمان آدام اسمیت درباره خطرات رانت‌های معدنی (درآمد انسانی‌هایی که دوست دارند از جایی برداشت کنند که هرگز چیزی نکاشته‌اند) هشدار داده‌اند. دلیل می‌آورند که این رانت‌ها غالباً به تقویت رفتار رانت‌جویانه دائمی و گرایش به سمت فعالیت‌های غیر مولد میدان می‌دهد و به دستاوردهای ضعیف توسعه‌ای منجر می‌شود» [۲۸: ۱۶].

این بیماری به‌طور خاص در مورد کشورهایایی اتفاق می‌افتد که با دستیابی به یک منبع طبیعی و اقتصادی، به درآمد سرشاری دست‌یافته و این افزایش درآمد منجر به رشد بخش غیرقابل‌مبادله اقتصاد و تضعیف بخش قابل‌مبادله اقتصاد می‌شود. معمولاً به‌اشتباه این بیماری را به کشورهای نفت‌خیز و یا گاز خیز محدود کرده‌اند، درحالی‌که کشورهای غیرنفتی نیز بوده‌اند که در اثر سیاست‌های غلط اقتصادی به بیماری هلندی دچار گشته‌اند. لینداگا گاماس پژوهشی درباره رونق صادرات کلمبیا انجام داده است. او با استفاده از روش رگرسیونی به این نتیجه دست‌یافت که افزایش قیمت قهوه و مخارج دولت سبب تقویت نرخ ارز واقعی شده است و تقویت نرخ ارز واقعی باعث گسترش بخش غیرقابل‌مبادله و تضعیف بخش قابل‌مبادله شده است. [۱۸: ۱۲۰]. اکثر کشورهاییک که یک منبع اقتصادی مهم را در اختیار داشته‌اند دچار این بیماری شده‌اند و برای مدتی با این معضل اقتصادی دست به‌گریبان بوده‌اند. کشورهای آمریکای شمالی و به‌طور خاص کانادا، کشورهای اروپایی و به‌طور خاص حوزه اسکاندیناوی و انگلستان، کشورهای آسیایی و به‌طور خاص کشورهای نفتی، کشورهای اقیانوسیه و استرالیا که به خاطر صادرات مواد معدنی دچار این بیماری گشته‌اند.

در کنار این مواجهه‌های درون‌گفتمانی کارشناسان و نظریه‌پردازان اقتصادی، روشنفکران اجتماعی ایرانی در تقدیمی تاریخی با توجه به جایگاه طبقاتی و تاریخی خود و همچنین پیوند ارگانیک خود با امر انضمامی اجتماعی، به شکل پیشینی خیلی زودتر از سال ۱۹۷۷ در ایران به توصیف و مفهوم‌سازی پدیده به‌اصطلاح بیماری هلندی با توجه به ویژگی‌های بومی و تاریخی آن اقدام نموده‌اند. چگونه و تحت چه شاخص‌هایی دو روشنفکر معاصر ایرانی یعنی آل احمد و باستانی پاریزی در دو اثر بنیادین خود یعنی *عرب‌زدگی* و *حماسه کویر*، توانسته‌اند با پدیده بیماری هلندی مواجهه شده و آن را در نوشته بازتاب داده و زمینه مفهوم‌سازی بومی از این پدیده با توجه به متن تاریخی ایران معاصر مورد بررسی قرار دهند؟

## ۲. مبانی نظری و پیشینه‌ی پژوهش

وظیفه روشنفکران ایجاد فهم آگاهانه‌ای از جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم و نیز حرکت از آگاهی به سوی تحول در آگاهی و کنترل عقلانی چیزهاست. به‌علاوه، آن‌ها باید نه‌تنها بکوشند تا بر انسان‌ها راه‌گذاری باشند تا بر امور مختلف کنترل عقلانی اعمال کنند، بلکه همچنین باید به آن‌ها بیاموزند که هرچه بیشتر خودآگاه شوند. در اینجا می‌توان نقطه عزیمتی برای فهم وضعیت کنونی بشر مدرن یافت: تغییر دادن جهان از خلال ابزارهای عقلانی و در جهت دگرگون کردن خویشتن برای بدل شدن به عاملان انسانی خودآگاه. در ظاهر، انسان‌ها به نحو طبیعی معنای زندگی خود را از

خلال مسیر بلافصل درون‌نگری درک نمی‌کنند، بلکه معمولاً از راه ارزیابی دیدگاه فرد یا افراد دیگری به خود فهمی می‌رسند. آنچه در پیدایش خود تفسیری نقش مهمی ایفا می‌کند، آن است که آن شخص دیگر کیست و این‌که چگونه این مسئله به وجود می‌آید. به نظر کارل مانهایم، تاریخ بشر چهار مرحله‌ی خود فهمی را سپری کرده است: خودفهمی از منظر خداوند، از دیدگاه خرد، از دیدگاه تاریخ و از نگاه جامعه‌شناختی. به اعتقاد او با سیطره جامعه‌شناسی و افول تاریخ و رویکردهای متافیزیکی، هر چیزی نیازمند مشروعیت یافتن در قالبی جامعه‌شناختی است. از این رو جایگاه و کیستی روشنفکر نیز بر این اساس بازتعریف می‌شود. پرسش از اهمیت روشنفکر در صورتی ممکن است که از دیدگاه گسترده‌تر موقعیت اجتماعی و جایگاهی که روشنفکران از آن برخوردارند مطرح شود. او بیان می‌دارد که شرایط مدرن، روشنفکران را در جهت آگاه شدن از هویت اجتماعی‌شان تحت فشار می‌گذارد [۱۷: ۱۰۷-۱۱۱].

در فرآیند کسب خودآگاهی، روشنفکران آخرین گروهی‌اند که درصدد برمی‌آیند تا به فهم معنای وجودی خود از دیدگاه موقعیت جامعه‌شناختی‌شان نائل آیند. به نظر مانهایم برای ارائه‌ی تحلیلی دقیق‌تر درباره‌ی ویژگی روشنفکران، اول باید اذعان کرد که روشنفکران یک طبقه نیستند. دوم آنکه آن‌ها در موقعیتی قرار ندارند که حزب روشنفکران را ایجاد کنند. هرکسی که باور داشته باشد که حزب روشنفکران ضرورت دارد، در تشخیص خصلت روشنفکران دچار خطا شده است. مانهایم معتقد است هر فردی که بتواند در حیات ذهنی مشارکت جوید، انگیزشی مهم را به هستی خویش می‌افزاید زیرا دریچه‌های تازه و دیدگاه‌های نوینی به روی او گشوده می‌شود که برای غیر روشنفکران مخفی باقی می‌مانند. این ویژگی ممیزه، تمایز قاطعی‌ای را میان انسان واقعاً تعلیم‌دیده و سایر افراد ایجاد می‌کند. انسان فرهیخته می‌تواند هم از فرصت و هم از توان دیدن واقعیت از نظرگاه دیگران برخوردار باشد. همچنین روشنفکر می‌تواند از میان دیدگاه‌های متعدد دست به انتخاب بزند و قادر است بعد از آن‌ها که آن‌ها را در خلال فهمی همدلانه درک کرد، برخی را آگاهانه رد کند. از سوی دیگر فقط اوست که می‌تواند چنین کاری را انجام دهد، زیرا در مقام یک روشنفکر، او موقعیتی اجتماعی را اشغال نکرده است که آشکارا منافی محدودشده را واجد باشد. در این رابطه، روشنفکران یک گروه به لحاظ جامعه‌شناختی یکدست و صراحتاً تعیین‌شده را شکل نمی‌دهند، بلکه آن‌ها قادرند تا دیدگاه‌های مربوط به دیگران را داشته باشند. این توانایی فهم دیگران، ارزشمندترین موهبتی است که روشنفکران از آن برخوردارند. این گرایش ذهنی، به روشنفکران این فرصت را می‌دهد که وقتی از دیدگاه‌های دیگر گروه‌ها درباره‌ی موضوعات و مقولات مختلف استفاده می‌کنند، بهتر از آنان

دیدگاه‌هایشان را به‌کارگیرند [۱۷: ۱۱۵ - ۱۲۰]. این خصلت فراطبقاتی و فراسیاسی روشنفکران، آن‌ها را قادر به مشاهده مسائلی می‌کند که در متن هر جامعه در حال شکل‌گیری است. جنس مفهوم‌سازی روشنفکر با توجه به جایگاه طبقاتی‌اش متمایز از ساحت دانشگاهی است. در اینجا کلام و ایده روشنفکر و مفهوم‌سازی او مبین ساحت معرفتی متمایزی است. مفاهیم، بارهای معنایی هستند که در چارچوب تعابیر برای مشاهدات، تلقی‌ها، نیات و استنباط‌ها به کار می‌روند و در نقش اجزا سازنده، ایده‌ها، ردگیری افکار و نظریه‌ها کارایی خود را نشان می‌دهند. مفهوم، انتزاع معنایی از یک قسمت از جلوه محتوایی، ماهیتی، ساختاری، سازوکاری، فرایندی و رفتاری و کارکردی یک پدیده است. هر مفهوم با کارکردهای گوناگون می‌تواند گستره‌ای از معنای را در عرصه‌های تولید ایده و افکار، بروز احساسات، عواطف و انتقال آن داشته باشد. اگر پژوهشگر باید در چارچوب هدف و مأموریت خود معنای موردنظرش را انتخاب کند، روشنفکر این کار را به شکل ذاتی در نتیجه آگاهی تاریخی‌اش انجام می‌دهد. روشنفکر با انتخاب هر معنی، صحنه‌ای از آینده پدیده را شکل می‌دهد. اشخاص تمامی گفتمان‌های خود را با مفاهیم و تعاریف انجام می‌دهند. این گفتمان‌ها، سرنوشت‌ساز هستند؛ بنابراین، دقت در انتخاب مفاهیم، دقت در شکل‌دهی آینده و نیز شخصیت فرد، سازمان و جامعه است. [۲: ۱۰].

تقدم معرفتی روشنفکر ناشی از ویژگی‌های قابل ذکر است که آن‌ها را افرادی متمایز از نظر فکری هم از جانب مردم عادی و هم از جانب متخصصان دانشگاهی کرده است. با در نظر گرفتن آل‌احمد و باستانی پاریزی که دو روشنفکر تقریباً هم‌عصر یکدیگر بوده‌اند، می‌توان تقدم شناختی آن‌ها را در شناخت مسائلی که در متن اجتماعی خود بودند را دریافت. آن‌ها جلوتر از متخصصان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به اثرات ورود منابع مالی از فروش منابع طبیعی و تغییرات اجتماعی و سیاسی آن به‌خوبی مواجه شدند و ضمن تبیین شرایط ایجادکننده این مسائل، نسبت به پیامدهای آن‌ها هشدار دادند.

بیماری هلندی یکی از مسائل برجسته در اقتصاد کشور ایران محسوب می‌شود که با وجود آثار مخرب و گسترده آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. به‌گونه‌ای که هم اهالی فکر و اندیشه و هم مسئولان، آن‌طور که شایسته است به آن توجه نشان نداده‌اند. این در حالی است که بیماری هلندی در برخی دوره‌های زمانی، اقتصاد ما را با بحرانی است. از جمله این دوره‌های، می‌توان به دهه چهل شمسی و اوایل دهه پنجاه میلادی اشاره کرد. در دوره‌های مذکور درآمد نفتی ایران بالا رفته و همین موجب اتکالی بیش‌ازاندازه حکومت وقت به نفت شده است. به‌گونه‌ای که جان فوران وقتی از نهادهای دیکتاتوری سلطنتی نام می‌برد، درآمدهای نفتی را مهم‌ترین نهاد دیکتاتوری در نظر می‌

گیرد. «بخش نفت هرچند از نظر فنی، بخشی از اقتصاد کشور بود اما در هر حال از آن جدا ماند و به قدری برای دولت اهمیت حیاتی داشت که بهتر است ما نیز آن را در قالب یک نهاد دولتی مورد تحلیل قرار دهیم» [۸: ۴۶۲ و ۴۶۳].

در سال ۱۳۳۳ شاه با انگلستان قرارداد نفتی جدیدی امضا کرد که بر مبنای آن قرار شد که سود خالص بین ایران و کنسرسیوم به صورت ۵۰ - ۵۰ تقسیم شود. «سهم ایران در سال ۱۹۶۲ م/ ۱۳۴۱ ش به ۵۶/۲۵ درصد و در سال ۱۹۷۰ م/ ۱۳۴۹ ش به ۶۱/۲۵ درصد افزایش یافت. تعیین میزان تولید و قیمت با کنسرسیوم بود. بنا به یک برآورد در فاصله سال‌های ۱۹۵۴ - ۱۹۶۳ م/ ۱۳۳۳ - ۱۳۴۱ ش کنسرسیوم بابت هر تن نفت ۱۲/۵۶ دلار سود برد درحالی‌که سود ایران از هر تن تنها ۱/۵ دلار بود. به‌رغم استعمار ایران از سوی کنسرسیوم، درآمد دولت ایران به نحو قابل توجهی افزایش یافت خاصه بعد از آن که اوپک در ۱۹۶۰ م/ ۱۳۳۹ ش تشکیل شد و جنگ‌های ۱۹۶۷ م/ ۱۳۴۶ ش و ۱۹۷۳ م/ ۱۳۵۲ ش اعراب - اسرائیل خطر تحریم نفتی غرب را افزایش داد و در نتیجه، قیمت نفت بالا رفت. درآمد ایران از بابت نفت هزار برابر شد یعنی از ۲۲/۵ میلیون دلار در سال ۱۹۵۴ م/ ۱۳۳۳ ش به ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ م/ ۱۳۵۶ ش رسید. درآمد ایران بدون افزایش تولید از ۴ - ۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ م/ ۱۳۵۲ ش به ۱۷ - ۱۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ م/ ۱۳۵۳ ش رسید؛ چون قیمت نفت از بشکه‌ای ۱/۹۵ دلار به ۷ دلار افزایش یافت. تولید سالانه در این مدت از ۳۹۰ میلیون بشکه در سال ۱۹۶۰ م/ ۱۳۳۹ ش به ۸۷۰ میلیون بشکه در ۱۹۶۶ م/ ۱۳۴۵ ش، ۱۲۳۴ میلیون در ۱۹۶۹ م/ ۱۳۴۸ ش و ۱۹۱۳ میلیون در ۱۹۷۸ م/ ۱۳۵۷ ش رسید (با چنان سقف تولیدی پیش‌بینی می‌شد ذخایر نفت ایران در سال ۲۰۰۰ به پایان برسد). ایران در ضمن دارای بزرگ‌ترین مخازن گاز جهان بود. سهم نفت و گاز در طرح‌های توسعه ایران از ۵۰ درصد در دهه ۱۹۵۰ م/ ۱۳۳۰ ش به ۶۳ درصد در ۱۹۶۲ - ۱۹۷۲ م/ ۱۳۴۱ - ۱۳۵۱ ش و ۸۰ درصد بعد از سال ۱۹۷۴ م/ ۱۳۵۳ ش افزایش یافت. در ۱۹۷۷ - ۱۹۷۸ م/ ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ ش نفت ۳۸ درصد تولید ناخالص ملی، ۷۷ درصد درآمد دولت و ۸۷ درصد ارز خارجی کشور را تأمین می‌کرد. ایران به مفهوم واقعی کلمه به درآمد نفت وابسته بود و اقتصاد نیز تا حد زیادی به دولت وابسته می‌شد» [۸: ۴۶۳ و ۴۶۴].

فوران در این برهه زمانی (۱۹۵۳ - ۱۹۷۸ م/ ۱۳۳۲ - ۱۳۵۷ ش) که ذکر آن رفت، اقتصاد ایران را در قالب سه مرحله مورد ارزیابی قرار می‌دهد که در دو مرحله کشور با بحران شدید اقتصادی و اجتماعی روبرو شده است. «از ۱۹۵۳ م/ ۱۳۳۲ ش تا ۱۹۶۰ م/ ۱۳۳۹ ش دوره تثبیت اوضاع و عادی‌سازی اقتصاد در راستای خطوط آشنای وابستگی بود. درآمد نفت و کمک‌های اقتصادی به



ایران موجب فعال شدن مدل توسعه دهه‌ها ۱۹۳۰ م / ۱۳۱۰ ش و ۱۹۴۰ م / ۱۳۲۰ ش بر مبنای فعالیت دیرینه کشاورزی، یعنی صنایع سبک و واردات اقلام مصرفی متعدد شد. بعد بحران کسری تراز پرداخت‌ها به وجود آمد. سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۶۰ م / ۱۳۳۷-۱۳۳۹ ش واردات بر صادرات فزونی گرفت و کسری تراز ایجاد شد که در پی آن بی‌ثباتی سیاسی سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۷۳ م / ۱۳۴۲-۱۳۵۲ ش بود که می‌توان آن را دوره گذار همه‌جانبه به اقتصاد سرمایه‌داری نامید. اصلاحات ارضی به نظام دهقانی سهم‌بری پایان داد، افزایش بی‌وقفه درآمد نفت، فرایند اقتصادی شدن را عمیق‌تر کرد. در بخش زیربنایی سرمایه‌گذاری سنگینی صورت گرفت و صنعت پیچیده‌تر مونتاژ با کمک دولت و کشورهای خارجی پا گرفت. نرخ رشد مدام افزایش می‌یافت، تورم مهار شد. سرمایه ناشی از درآمدهای نفتی و کمک‌های خارجی در محدوده‌های تحمیل‌شده به‌دقت به کار افتاد. بعد از سال ۱۹۷۳ م / ۱۳۵۲ ش رونق ناشی از جهش تند درآمد نفتی به فرایندهای مرحله دوم شدت و شتاب بخشید و ایران وارد مرحله سوم شد. این مرحله به‌طور کیفی با مراحل پیشین فرق داشت چون مرحله توسعه سرمایه‌داری کاملاً وابسته‌ای بود که به‌سرعت از کنترل خارج می‌شد. تلاش برای دو برابر کردن هدف‌های برنامه پنجم در ۱۹۷۷ م / ۱۳۵۶ ش، راه را برای نرخ‌های رشد عظیم تولید ناخالص ملی، درآمدهای نفتی، خرید تسلیحاتی، فساد، مصرف پر ریخت‌وپاش، طرح‌های کشت و صنعت و صنعتی شدن شدید هموار نمود» [۴۷۰:۸ و ۴۷۱].

با این وجود، در زمینه آثار اجتماعی بیماری هلندی در کشور هنوز کتابی به چاپ نرسیده و آنچه وجود دارد مقالاتی در مجلات مختلف با رویکرد اقتصادی است. بیشترین توجه به بیماری هلندی در کشور از سوی اقتصاددانان صورت گرفته است و آنان با بررسی این بیماری در اقتصاد ایران نگاهی اقتصادی به مسئله داشته‌اند. درحالی‌که بررسی این بیماری از دیدی اجتماعی و هشدار در مورد پیامدهای آن بر زندگی اجتماعی مردم، وظیفه جامعه‌شناسان و عالمان علم توسعه بوده است، اما آنان نسبت به این مسئله مهم کم‌توجه بوده‌اند. به‌ندرت می‌توان جامعه‌شناسانی را یافت که به بررسی این بیماری در ایران و تبعات آن بر جامعه پرداخته باشند. به‌جای توجه به این مسئله مهم اقتصادی و تبعات اجتماعی آن، جامعه‌شناسان و اهالی توسعه نیز در راستای روشنفکران دوره‌های گذشته با محوریت قرار دادن سیاست در توجه به مسائل کشور، همه‌چیز را به آن تقلیل داده‌اند. همین بی‌توجهی موجب شده که این بیماری اولین بار در ایران از سوی کسانی که خارج از حوزه جامعه‌شناسی و حتی علوم اجتماعی هستند، مطرح شود. متأسفانه بی‌توجهی به این مسئله اقتصادی از سوی عالمان علوم اجتماعی در حالی همچنان ادامه دارد که برخی معتقدند که کشور ما در اواخر دهه هشاد شمسی، با دیگر با این بیماری روبرو شده که اثرات آن همچنان در سطح اجتماعی مشهود

است. اتفاقی که در اثر بالا رفتن ناگهانی قیمت نفت و وابستگی شدید اقتصاد به آن، منبع مالی قابل توجهی را در اختیار دولت وقت برای صرف کردن قرار داده است. به طور کلی تا زمانی که اقتصاد کشور وابسته به نفت یا منبع دیگر باشد نمی توان خود را از خطر این بیماری مصون دانست.

اقتصاد ایران نیز از اوایل دهه پنجاه میلادی و پس از آن وابستگی شدیدی به نفت داشته و از شوک های آن تأثیر پذیرفته و همین امر موجب شده که در بحث بیماری هلندی، همواره ایران به دلیل درگیری با این مسئله در کانون توجه قرار گیرد. وابستگی اقتصاد ایران به درآمدهای نفتی به گونه ای بوده است که حدود ۹۰ درصد از درآمدهای صادراتی و ۶۰ درصد از درآمدهای دولت در بودجه سالانه ناشی از صادرات نفت بوده است. همچنین سهم ارزش افزوده نفت از GDP در دوره زمانی ۱۳۴۹-۱۳۸۵ حدود ۲۰ درصد است؛ بنابراین، با هر شوکی که به بازار جهانی نفت وارد می شود شاهد تأثیر فراوانی بر ساختار اقتصاد ایران هستیم [۶].

پژوهش های متعددی در این زمینه انجام گرفته اند که بیماری هلندی را خطری همیشگی برای اقتصاد ایران دانسته اند. این معضل اقتصادی بیش از هر بخش دیگری، به کشاورزی ضربه زده است و برخی از پژوهش های انجام شده که در مورد بیماری هلندی صورت گرفته به این بعد مسئله توجه بیشتری نشان داده اند. در یکی از معروف ترین پژوهش هایی که صادق بختیاری و زهرا حقی در این زمینه انجام داده اند، به خوبی به این مسئله اشاره شده است. به گفته آن ها در حالی که در مدل کلاسیک بیماری هلندی، افزایش درآمد نفتی منجر به تضعیف بخش صنعت می شود، اما در ایران این اتفاق رخ نداده است و با افزایش درآمدهای نفتی شاهد تضعیف بخش کشاورزی بوده ایم و این بخش متحمل زیان بارترین آسیب ها شده است؛ بنابراین، می توان ادعا کرد که بیماری هلندی در اقتصاد ایران، پدیده ای ضد کشاورزی است [۲:۱۳۲].

پاسبان نیز در پژوهشی تأثیر نوسانات قیمت نفت بر تولید بخش کشاورزی در اقتصاد ایران را در طی دوره زمانی ۱۳۵۰-۱۳۷۹ مورد بررسی قرار داده است. در این پژوهش این فرضیه که رونق درآمدهای نفتی، تولید بخش کشاورزی را کاهش می دهد، مورد آزمون قرار گرفته است. نتایج این پژوهش، حکایت از تأیید فرضیه برای اقتصاد ایران دارد؛ به گونه ای که تأثیر قیمت نفت بر بخش کشاورزی منفی است. همچنین، اثر شوک قیمت نفت بر ارزش افزوده بخش کشاورزی در طول زمان کاهش یافته و از بین می رود [۱۸].

در پژوهشی دیگر، کریم زاده و دیگران به بررسی بیماری هلندی در اقتصاد ایران با ملاحظه سرمایه گذاری قابل مبادله و غیرقابل مبادله پرداخته است. فرضیه ای که در این پژوهش مورد آزمون قرار گرفت به این صورت بود: بهبود رابطه مبادله تجاری ایران، سرمایه گذاری بخش غیرقابل مبادله را

افزایش و سرمایه‌گذاری بخش قابل‌مبادله را کاهش می‌دهد. نتیجه به‌دست‌آمده حاکی از وجود یک رابطه تعادلی بلندمدت بین سرمایه‌گذاری بخش قابل‌مبادله و بخش غیرقابل‌مبادله با تولید ناخالص داخلی، سطح عمومی قیمت‌ها، نرخ بهره و رابطه مبادله است. بر اساس برآورد الگو، رابطه مبادله بر سرمایه‌گذاری بخش قابل‌مبادله تأثیر منفی و بر سرمایه‌گذاری بخش غیرقابل‌مبادله تأثیر مثبت داشته است. نتیجه تأییدکننده وجود بیماری هلندی در اقتصاد ایران است [۱۳].

زمان‌زاده و نائینی برای تحلیل سازوکار انتشار بیماری هلندی ایجاد شده با تکانه‌های نفتی در اقتصاد ایران از الگوی تعادل عمومی تصادفی پویا با رویکردی نوکینزی استفاده کرده‌اند. در این الگو خانوارها، تولیدکنندگان کالاهای نهایی و واسطه‌ای، دولت، سیاست‌گذار مالی، و بانک مرکزی، سیاست‌گذار پولی معرفی می‌شوند و در آن جهت بروز بیماری هلندی، اقتصاد به دو بخش قابل تجارت و غیرقابل تجارت تفکیک شده است. پارامترهای الگوی مورد نظر به روش بی‌زین تخمین زده شده و مقایسه نتایج شبیه‌سازی شده و واقعیت‌های مشاهده شده متغیرهای کلان اقتصاد ایران طی ۱۳۶۷ تا ۱۳۸۹ بیانگر برآزش به نسبت مناسب مدل است. توابع واکنش آنی، سازوکار بیماری هلندی را نشان می‌دهند. یک تکانه مثبت نفتی در کوتاه‌مدت از مسیر نرخ ارز، قیمت نسبی کالاهای غیرقابل تجارت به قابل تجارت را افزایش داده و در نتیجه موجب انبساط بخش غیرقابل تجارت نسبت به بخش قابل تجارت می‌شود [۲۱].

در پژوهشی دیگر که صمدی و دیگران انجام داده‌اند تأثیر شوک‌های نفتی بر متغیرهای کلان اقتصادی به اثبات رسیده است. در این مطالعه که یک دوره چهل‌ساله (۱۳۴۴-۱۳۸۴) را شامل می‌شود. نتایج نشان‌دهنده آن است که اگر شوکی به قیمت نفت جهت افزایش وارد شود تمام متغیرهای مورد مطالعه از جمله تولیدات بخش صنعت، شاخص قیمت مصرف‌کننده، واردات و نرخ ارز نسبت به شوک وارد شده واکنش نشان می‌دهد. [۱۹].

### ۳. روش‌شناسی پژوهش

روش تحلیل و تفسیر در شناسایی گزاره‌های معنایی درباره‌ی موضوع این پژوهش، روش تفسیر یا هرمنوتیک عینی است، روشی که قائل به این است که مؤلف تنها یک معنا در ذهن دارد و آن را در اثر خود و در قالب کلمات بیان می‌دارد. هدف مفسر نیز چیزی جز شناخت معنای مؤلف در قالب اثر او نیست. در این حالت مفسر ملاکی برای درستی یا نادرستی تفسیر خود دارد. این رهیافت تفسیری را اریک دونالد هرش در تفسیر متون به کار گرفته است. هرش با دفاع از تعیین معنایی متن،

لزوم توجه به قصد مؤلف و امکان طرح بحث اعتبار در تفسیر خود را در موضع انتقادی نسبت به گرایش‌های غالب قرن بیستم در حوزه‌ی هرمنوتیک و نقد ادبی قرار داد. در نظریه‌ی هرمنوتیکی هرش، قصد مؤلف نقش اساسی دارد؛ زیرا وی معنای متن و ثبات و تعیین آن و امکان دست‌یابی به تفسیر عینی متن با نیت و قصد مؤلف را گره می‌زند. از نظر او معنای لفظی محصول واژگان نیست، بلکه به آگاهی و قصد مؤلف وابسته است. الفاظ هیچ معنایی ندارد مگر این‌که کسی چیزی را از آن‌ها قصد کند یا چیزی از آن‌ها بفهمد. معنای لفظی امری ثابت و تغییرناپذیر است. اگر معنای متن بجای پیوند با آگاهی و قصد مؤلف با آگاهی مفسر پیوند داشت، تغییر معنای لفظی امری طبیعی بود. با این تلقی از معنای لفظی زمینه برای تقویت امکان تفسیر عینی فراهم می‌شود؛ زیرا تفسیر معتبر و عینی متن چیزی نیست جز درک معانی لفظی آن، یعنی معنای مربوط به قصد و آگاهی مؤلف و این معنا، امری مشخص و ثابت است. هرش معتقد است که عمل فهم در وهله‌ی نخست از سنخ حدس است که یا مطبوع و صائب است یا اشتباه. برای حدس زدن نیازمند روش نیستیم. فعالیت روشمند در فرآیند تفسیر زمانی آشکار می‌شود که به مرحله‌ی نقد و ارزیابی حدس پانواده باشیم. او تصریح می‌کند که روش‌شناسی عام در فرآیند فهم متن جایگاهی ندارد. از نظر او نمی‌توان روش‌شناسی عامی برای تفسیر و فهم متن عرضه کرد، اما این امکان وجود دارد که اصول عام حاکم بر مقوله‌ی فهم متن، شناسایی و تنقیح شود. هرمنوتیک عام در نظر هرش چیزی جز تنقیح این اصول نیست. بر اساس تحلیل هرش از معنای لفظی، زمینه سهمی در تعیین معنای متن ندارد، بلکه در فهم و تفسیر متن ایفای نقش می‌کند. هویت معنایی متن به آگاهی و قصد مؤلف وابسته است و زمینه‌ی معنایی نقشی در خواست و اراده‌ی و قصد معنایی مؤلف ندارد. درک زمینه و موقعیت پیدایی متن بیشتر به کار مفسر می‌آید، زیرا در جهت‌گیری حدس او درباره‌ی معنای متن تأثیرگذار است. به اعتقاد او، معنای لفظی را می‌توان چنین تعریف کرد: تیپ معنایی اراده شده‌ای که مؤلف آن را به کمک نشانه‌های زبانی اظهار کرده است و دیگری می‌تواند از خلال نشانه‌ها آن را بفهمد. تیپ هویتی است که دو ویژگی اساسی دارد: نخست آنکه دارای حدود و مرزهایی است که چیزهایی به آن مربوط و چیزهایی غیر مربوط است. دوم آنکه معمولاً می‌تواند به طرق متعدد و متنوع اظهار شود؛ یعنی یک مضمون را می‌توان به عبارات و قالب‌های زبانی متکثر و گوناگون اظهار و ابراز کرد [۲۰: ۴۵۷-۴۷۱].

در نظر هرش یک متن علاوه بر داشتن معنا، دلالت نیز می‌کند. معنای لفظی آن چیزی است که مؤلف قصد داشت بگوید و ساختن آن معنا به‌وسیله مفسر فهم نامیده می‌شود. توضیح این فهم نیز تفسیر نام دارد؛ اما تفسیر غالباً در ارزیابی محو می‌شود و به قضاوت درباره‌ی متن برحسب ملاحظات

خارجی بدل می‌شود. در قدم بعدی می‌توان همین فعل قضاوت کردن یا برقراری نسبتی میان متن چیزی دیگر را توضیح و مورد بحث قرار داد. هرش این مرحله از کار را نقد می‌نامد. موضوع فهم و تفسیر معناست، اما موضوع قضاوت و نقد دلالت است - یعنی هرگونه رابطه‌ای که میان معنای لفظی متن و چیز دیگر تشخیص داده می‌شود [۱۲: ۷۸]. این نوشتار بر اساس هرمنوتیک عینی به فهم و تفسیر دو اثر آل احمد و باستانی پاریزی، با در نظر گرفتن ویژگی‌هایی که برای روشنفکر و مشارکت ذهنی و فرهنگی آن‌ها عنوان شد، اقدام خواهد نمود. این دو معنایی جز آنچه در کتاب خود درزمینه‌ی ورود منابع مالی ناشی از فروش نفت در عرصه اقتصادی و تأثیرات همه‌جانبه‌ی آن نداشتند. پس بر مبنای نتایج این پدیده‌ی اقتصادی می‌توان به فهم و تفسیر این دو کتاب یعنی غرب‌زدگی و حماسه کویر برای توضیح و ردیابی منشأ بسیاری از مسائل جامعه‌ی امروزمان همت گماشت. این آثار از آن جهت مهم هستند که جامعه‌ی ایرانی با پدیده‌های اجتماعی‌ای جدید و منفردی مواجه شده بودند که در بسیاری از دستگاه‌های نظری اجتماعی و اقتصادی مفاهیم و مدل‌هایی برای تبیین و توصیف آن‌ها وجود نداشت. آثار این روشنفکران از اولین مواجهه‌ی مستقیم با اقتصاد نفتی و رانتی ایران معاصر است و آن‌ها سعی در توصیف و مفهوم‌سازی برای این پدیده‌ها داشتند. بنا به گفته آل احمد، کتاب غرب‌زدگی ابتدا به صورت طرحی اولیه در قالب گزارشی به شورای هدف فرهنگ ایران در ۸ آذر ۱۳۴۰ ش - ۱۹۶۱ م سپرده شد که از طرف وزارت فرهنگ امکان چاپ و انتشار نیافت. این گزارش تا مهرماه ۱۳۴۱ ش - ۱۹۶۲ م منتشر نشد و در این زمان در هزار نسخه برای اولین بار به صورت مستقل انتشار یافت. چاپ دوم آن نیز در اواخر سال ۱۳۴۲ ش - ۱۹۶۴ م با کمی اضافات به صورت مفصل‌تر نگاشته شد که منبع این نوشته بوده است. [۱: ۱۳ و ۱۴]. باستانی پاریزی نیز کتاب حماسه کویر را در سال ۱۳۵۶ ش - ۱۹۷۷ م میلادی نگاشته، درست زمانی که برای اولین بار بیماری هلندی در مجله اکونومیست مطرح شد. زمان طرح این مسئله از سوی آل احمد بنا بر شواهد بیش از یک دهه پیش‌تر از مطرح‌شدن آن در مجله اکونومیست بوده است. با این وجود، در ادامه ابتدا به شرایط واقعی و عینی و تأثیرات ورود لجام‌گسیخته درآمدهای نفتی در ایران معاصر اشاره می‌کنیم، سپس به تفسیر دو اثر این دو روشنفکر در مواجهه با این پدیده اقدام خواهیم کرد.

#### ۴. تحلیل داده‌ها و یافته‌ها

**افزایش قیمت نفت و ظهور بیماری هلندی در ایران.** در ایران بعد از استخراج نفت برای اولین بار که به‌وسیله داری و شرکت انگلیسی در مسجدسلیمان صورت گرفت، به‌تدریج با دستیابی به این ثروت عظیم، شاهد بالا رفتن درآمد کشور و رشد واردات نسبت به صادرات هستیم. قیمت نفت نیز

هر چه از آن زمان فاصله گرفته‌ایم، افزایش می‌یابد و سرریزی مواد مصرفی نیز با سرعتی بیش از گذشته در جریان است. تا زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاهد افزایش نسبی قیمت نفت هستیم. از کودتای ۱۳۳۲ تا حدود ۵ سال، به دلیل کارشکنی‌های انگلستان قیمت نفت و تولید آن با کاهش مواجه می‌شود. از ۱۳۳۸ به بعد تولیدات و قیمت نفت دوباره رونق گرفته که در این اتفاق کشف میدان‌های جدید نفتی و همچنین تأسیس اوپک (در همین سال) بی‌تأثیر نبوده‌اند. روند افزایشی قیمت نفت همچنان ادامه می‌یابد تا اینکه در سال ۵۳ قیمت آن به چهار برابر سابق یعنی ۴۰ دلار در هر بشکه می‌رسد.

بالا رفتن درآمدهای نفتی به‌خصوص در ایران که از جمله کشورهای نفتی کشاورزی بود آثار زیان باری را به‌خصوص به بخش کشاورزی وارد کرد. برای چنین کشورهای که هیچ تنگنایی از حیث سرمایه و منابع ارزی نداشتند، آسان بود که تا حد غیرمعمولی از بخش‌های کشاورزی خود مستقل شوند؛ اما کشاورزی، به‌ویژه کشاورزی سنتی، تنها یک صنعت نیست بلکه یک واحد اجتماعی و اقتصادی یکپارچه و مستقل به شمار می‌آید. هر جا بنیه کشاورزی فراوانی وجود داشته باشد، بخش بزرگی از جمعیت و نیروی کار را جذب خود می‌سازد؛ بنابراین، در کشورهای کشاورزی، توسعه سریع شهری بدون پیشرفت‌هایی که با آن همراه باشد، مشکلات جدی در زمینه توزیع درآمد و مهاجرت از روستا به شهر به وجود آورده و می‌آورد. در همین حال، محدودیت‌های فیزیکی در زمینه واردات و دوره ابتدایی لازم برای خوگرفتن مردم به فرآورده‌های غذایی خارجی، کاملاً مهم از کار درآمد و نتایج تورمی به بار آورد. سرانجام اینکه کشاورزی توسعه‌یافته در کشورهای مورد بحث بازهم می‌تواند یک منبع مهم اشتغال و از راه فروش و صدور مازاد تولید، یک منبع ارزی باشد [۱۴: ۱۰۲ و ۱۰۳].

بالا رفتن قیمت نفت در دهه چهل و به‌خصوص اوایل دهه پنجاه شمسی، حکومت پهلوی را به فکر توسعه سریع و شتاب‌زده کشور انداخت. محمدرضا شاه با ورود کالاهای مدرن در بخش‌های مختلف اقتصادی، نظامی و حتی خوراکی سعی در مدرن کردن و توسعه‌یافته کردن یک‌شبه کشور داشت. به گفته کاتوزیان استراتژی «توسعه اقتصادی» شاه الزامات چندی را دربرداشت: واردات چهنده مواد غذایی، کالاهای بادوام مصرفی، تجهیزات سرمایه‌ای مدرن، فناوری پیشرفته غرب؛ و خدمات مالی، ارتباطی و توریستی. درحالی‌که استبداد و شبه مدرنیسم وی به واردات فزاینده تسلیحات نظامی می‌انجامید. به نظر شاه برای تبدیل ایران به «پنجمین کشور صنعتی جهان» این استراتژی اقتصادی شبه مدرنیستی لازم بود؛ اما پرسش اصلی این بود که در این بهشت موعود کدام بخش و کدام فرآورده یا فرآورده‌هایی جانشین نفت که از کالاهای صادراتی عمده کشور بود و تا به حال همه‌چیز وابسته به آن بود، می‌شود؟ گذشته از گزافه‌گویی‌های کاملاً بی‌پایه، شاه و مریدانش

هرگز حتی در تبلیغاتشان نیز، جواب روشنی به این پرسش حساس ندادند: در ۱۳۴۳ ش، امیرعباس هویدا لاف آن را می‌زد که «در عرض پانزده سال» ایران به پای کشورهای صنعتی خواهد رسید - و تأکید می‌کرد که نه کشورهای صنعتی سال ۱۳۴۳ ش بلکه کشورهای صنعتی سال ۱۳۵۸ ش/۱۹۷۹ م [۱۵: ۳۷۶].

دستیابی به منبع مالی قابل توجه و بادآورده نفت که در اوایل دهه پنجاه شمسی به اوج خود رسید، منجر به پیشی گرفتن بی‌سابقه واردات بر صادرات شد. اکثر کالاهای وارداتی، کالاهای مصرفی فاسدشدنی و غیرضروری بودند. در داخل هم با تغییراتی در برنامه‌های عمرانی کشور، سرمایه‌گذاری‌ها بر روی صنایع سنگین و سرمایه‌بر که ارتباط مستقیم چندانی با نیازهای مردم نداشتند، متمرکز شد. با مهاجرت روستاییان به شهرها به واسطه افزایش به اصطلاح فرصت‌های شغلی در شهر، بخش کشاورزی از رونق افتاد و بیش از گذشته به حاشیه رانده شد.

برنامه عمرانی پنجم توسعه (۱۳۵۱-۱۳۵۶ ش) با تجدیدنظری که به واسطه افزایش قیمت‌های نفت در بازار جهانی در آن صورت گرفت به تحولات انجام‌شده در برنامه‌های قبلی ابعادی نجومی داد. بودجه اولیه این برنامه ۱۵۶۰ میلیارد ریال بود که پس از تجدیدنظر به ۴۶۹۸ میلیارد ریال افزایش یافت. از جمله نتایج برنامه‌های عمرانی و اصلاحات ارضی در کشور این بود که اشتغال در بخش‌های صنعت و خدمات افزایش یافت و نسبت اشتغال در بخش کشاورزی رو به کاهش رفت. اشتغال در بخش کشاورزی در برنامه سوم نسبت به برنامه دوم ۶/۱ درصد و در برنامه چهارم نسبت به برنامه سوم ۸/۹ درصد کاهش یافت که معادل آن در بخش‌های صنعت و خدمات افزایش یافت [۱۱: ۶۱ و ۶۲].

در سال ۱۳۵۱ ش پس آنکه قیمت نفت افزایش یافت، حساب جاری هنوز کسری داشت؛ اما در نتیجه افزایش اعتبارات و سرمایه‌گذاری‌های خارجی تراز پرداخت کل مازاد نشان می‌داد. انفجار عواید نفت در ۱۳۵۲ ش/۱۹۷۳ م به ناچار این الگو را در سال‌های بعد عوض کرد: ارز خارجی به قدری زیاد بود که حتی افزایش عظیم واردات کشور نیز نمی‌توانست به پای آن برسد زیرا خود این افزایش به بروز کمبود حاد تسهیلات بندری و بارگیری، حمل‌ونقل و توزیع منجر شد. در نتیجه کشتی‌های تجاری برای تخلیه محصولات خود در بندر صف می‌کشیدند، مواد فاسدشدنی غیرقابل استفاده‌شده به دریا ریخته می‌شد، تحویل کالا در داخل کشور به تعویق می‌افتاد، کمبود اجناس جزئی از زندگی روزمره احساس می‌شد و مانند این‌ها [۱۵: ۳۸۱].

موارد مذکور تنها بخشی از آسیب‌های درآمدهای سرسام‌آور نفتی و هزینه کردن نادرست آن است. دستیابی به درآمدهای بی‌رویه و روزافزای نفت از اوایل دهه پنجاه شمسی و بعد از آن نه تنها

بخش مادی زندگی مردم را تحت تأثیر قرار داد، بلکه ابعاد فرهنگی زندگی آنان را نیز با چالش روبرو کرده بود. تضعیف فرهنگ بومی و ترویج فرهنگ و سبک زندگی غربی در جامعه با ورود بی‌رویه و بدون برنامه کالاهای غیرضروری مردم را به تدریج از اصل و ریشه‌های خود دور کرده و به آغوش فرهنگی بیگانه روانه کرد.

درآمد هنگفت حاصل از فروش نفت، اگرچه نسبت به حجم و ارزش واقعی نفت، ناچیز است، اما در کشورهای نفت‌خیز و کشورهای متکی به صنایع استخراجی، نوعی احساس بی‌نیازی به تولیدات داخلی، ایجاد کرده است، به نحوی که این احساس، موجب جدا کردن آن‌ها از مجموعه‌های پیچیده ارزشی و هنجاری فرهنگ تولیدی و دانش‌ها و فن‌آوری‌های چند هزار ساله‌شان شده است. چنین اقتصادی، سبب پیدایش اشرافیتی دروغین و بی‌کارکرد در میان توده‌های این ملت شده و مصرف‌گرایی بی‌حدوخص را در میان آن‌ها دامن زده است. سیاست‌های مخرب اقتصادی و فرهنگی دیکته شده و یا القاشده از سوی کارشناسان بیگانه یا کارشناسان بومی، آن‌چنان به‌انحاء مختلف در ارزش‌ها و هنجارهای تولیدی آن‌ها تخریب ایجاد کرده که فرهنگ بومی را به‌طور اعم و فرهنگ تولیدی آن‌ها را به‌طور اخص فلج کرده و از کار انداخته است. این تخریب همچنین به فراموشی و نابودی بخش عمده‌ای از دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی در زمینه صنایع و کشاورزی سنتی و هنرهای بومی انجامیده است [۶: ۴۱ و ۴۲].

**بیماری هلندی در کتاب غرب‌زدگی.** با توجه به پیامدهای ویرانگری که بیماری هلندی در کشور بر جای گذاشته است، می‌توان آن را یکی از موانع توسعه‌یافتگی در کشورمان به‌حساب آورد. مسئله‌ای که آثار مخربی را بر فرایند توسعه کشور وارد می‌کند، اما همچنان در حاشیه و مورد بی‌توجهی است. در زمان بروز این بیماری که شاید بتوان ریشه‌های آن را پس از استخراج نفت در کشور یافت و پس از آن همچنان این بیماری ناشناخته مانده و اهالی فکر و اندیشه به‌جای توجه به این مانع مهم درونی در توسعه، غرق در اندیشه‌های نظریه‌پردازان غربی بودند. مسئولان کشور نیز در دوره پهلوی دوم چنان تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار گرفته بودند که به‌هیچ‌عنوان معضلی به این مهمی به ذهنشان خطور نمی‌کرد، یا شاید هم اجازه توجه به این مسئله از سوی دیگران به آنان داده نمی‌شد. در این بین کسانی به وجود این مسئله پی بردند که نه از اهالی علم اقتصاد و نه از صاحب‌نظران عرصه توسعه بود. شاید بتوان جلال آل احمد را اولین کسی به‌شمار آورد که به وجود این بیماری و مکانیسمی که این بیماری با آن تعریف می‌شود، پی برد. آل احمد که فردی بیرون از ساخت دانشگاهی بود و بیشتر چهره‌ای فعال در حوزه‌ی روشنفکری شناخته می‌شد، در سال ۱۳۴۱ ش، یعنی



چهارده سال قبل از مطرح‌شدن بیماری هلندی از سوی غربی‌ها به وجود این مسئله اقتصادی پی برد و خطر آن را بر زندگی مادی و غیرمادی مردم در کتاب غرب‌زدگی گوشزد کرد.

اصطلاح بیماری هلندی را اولین بار در سال ۱۹۷۷ (سی‌وپنج سال پیش) مجله Economist برای توصیف رکود بخش صنعتی کشور هلند بعد از کشف گاز طبیعی (در دهه ۱۹۶۰) به کار برد که تا قرن نوزدهم از استعمارگران قدرتمند محسوب می‌شد. بیماری هلندی را نخستین بار جورجی در سال ۱۹۷۶ م و اسنپیز در سال ۱۹۷۷ م، مورد مطالعه قرار دادند و سپس به‌وسیله دیگر پژوهشگران مورد بررسی قرار گرفت [۴]. این در حالی بود که همان‌طور در بالا هم ذکر شد آل احمد در سال ۱۳۴۱ ش/ ۱۹۶۳ م به وجود این بیماری و عواقب آن در اقتصاد کشور پی برد.

آل احمد در چند جا از کتاب غرب‌زدگی به بالا رفتن قیمت نفت و تأثیرات آن بر اقتصاد و زندگی مردم اشاره کرده است؛ و او نیز حتی بی‌توجهی پژوهش‌های توسعه‌ی نفت را یک مورد مهم در بحث پیرامون توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی برمی‌شمارد و می‌گوید: «تا سروکله غول نفت از خوزستان پیدا می‌شود، ما باز می‌شویم مرکز توجه عالم وجود و مایه نزاع شرق و غرب و آمریکا و انگلیس که به‌جای خود بیاید. به هر صورت در مطالعه علل عقب‌ماندگی خاورمیانه‌ای‌ها در این سه قرن و پیش افتادن غربیان در همین مدت، هنوز ندیده‌ام که کسی به این نکته اشاره‌ای کرده باشد و حال آنکه درخور بحث‌ها و جست‌وجوهاست» [۱: ۴۵].

با وجود بیماری هلندی در اقتصاد یک کشور، کنترل اوضاع اقتصادی آن کشور نیز دچار مشکل شده و صاحبان آن کشور در تصمیم‌گیری‌ها شدیداً وابسته به کشورهایی دیگر می‌شوند. آنان در ورود کالا هم چندان اختیاری از خود نداشته و تحت نظر دیگران کالاهای خاصی را وارد می‌کنند. کشوری که تا دیروز کالاهای اساسی خود را تولید می‌کرد و حداقل در بخش کشاورزی، با توجه به اینکه ۶۰ درصد کشور در آنجا فعالیت می‌کردند، امروز در آن بخش نیز به دیگران وابسته‌ایم و اهالی روستا از کشاورزی و روستاهایشان گریزان شده‌اند.

پیداست که وقتی اختیار اقتصاد و سیاست مملکت را به دست کمپانی‌های خارجی دادید، او می‌داند که به تو چه بفروشد و دست‌کم این را می‌داند که چه چیز را بفروشد؛ و البته برای او که می‌خواهد فروشنده دائمی کالاهای ساخته خود باشد، بهتر این است که تو هرگز نتوانی از او بی‌نیاز باشی؛ و خدا زنده بدارد معادن نفت را و در مقابل هرچه بخواهی به تو می‌دهند. از شیر مرغ تا جان آدمی زاد. حتی گندم؛ و این دادوستد اجباری حتی در مسائل فرهنگی نیز هست؛ و در ادب و سخن [۱: ۶۶].

اگر خوراک اهالی یک مملکت صنعتی و پیش افتاده را عده‌ای در حدود ۹ تا ۱۵ درصد اهالی آن مملکت تهیه می‌کنند، ما ۶۰ درصد اهالی مملکت را به خدمت شکم خود گماشته‌ایم و تازه هر سال گندم از آمریکا وارد می‌کنیم و شکر از فرمز. ما که در مملکتی به اصطلاح فلاحتی به سر می‌بریم؛ و تازه آن نه ماه سال که اهالی غیور روستا کار می‌کنند مگر چه می‌کنند؟ علف‌چینی، تاپاله آفتاب کردن، گاو و گوسفند را لب جو بردن یا برگزاری نماز مراسم باران؛ و «آخر اینکه کار نشد! ترانزیستور می‌گوید که در شهرها پول پارو می‌کنند. چهارشنبه‌ها. پس راه بیفتیم!»؛ و این جوری می‌شود که خیل خیل از دهات به شهرها می‌گریزند [۱: ۶۸ و ۶۹].

با فروش نفت، حکومت پهلوی دست به وارد کردن ماشین‌آلاتی می‌زند که بیکاری افراد بسیاری را در پی دارد. ورود ماشین به خصوص در روستاها منجر به کنار گذاشتن وسایل تولیدی و نهایتاً مهاجرت از روستا به شهر می‌شود. مردم در مواجهه با ماشین، فرهنگشان را فراموش کرده و دست به اعمالی متناسب با آن می‌زنند و راه برای جریان ماشین‌زدگی و از آن بدتر غرب‌زدگی تسهیل می‌گردد. با ورود ماشین و فن به کشور به خصوص در دهات شاهد تنبلی روستائیان و به تدریج فراموش کردن پتانسیل‌های فرهنگی‌مان خواهیم بود. منظور ما از پتانسیل فرهنگی، همه ذخیره دانشی و تجربی و فنی و بینشی و منشی و کنشی یک ملت است که در شرایط عادی، همچون ثروتی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و حرکت به جلو را همچون نوعی انرژی ذخیره شده، آسان‌تر و میسر می‌سازد. پتانسیل فرهنگی در واقع نوعی انرژی و سرمایه و یادگیری متکاثف و ذخیره‌سازی شده است همانند «انتقال مثبت» در روانشناسی، پیشرفت در موارد جدید را تسریع کرده و راه‌های استفاده بهینه از امکانات فیزیکی و اقتصادی و اجتماعی را فراهم می‌کند. در نتیجه می‌تواند شتاب زاینده‌گی و توان اقتصادی و اجتماعی را افزایش دهد [۵: ۷۰].

ماشین که آمد و در شهرها و دهات مستقر شد، چه یک آسیاب موتوری، چه یک کارخانه پارچه بافی، کارگر صنایع محلی را بیکار می‌کند. آسیاب ده را می‌خواباند؛ و آن وقت ما به ازای همین صنایع دستی و محلی، به ازای قالی و گلیم و کاشی و قلم کار و گیوه، بازاریکی داشته‌ایم که تا حدودی می‌گشته، درمی‌مانیم که چرا بازار فرش خوابید؟ چرا تجارت خارجی‌اش به خطر افتاد! غافل از این که تازه اول عشق است و پای ماشین که به ده باز شد و حسابی هم باز شد، نابسامانی‌های دیگر در پیش است [۱: ۷۳].

ما که در هنرهای محلی، در قالی‌بافی و کاشی‌کاری و خاتم‌سازی و مینیاتور، چنان ریزبین بوده‌ایم و هستیم، تعجب است که چرا در کار ماشین چنین گشاد بازیم! فکر نمی‌کنید که این گشاد بازی در کار ماشین و تکنیک و فنون جدید خود معلولی اطمینانی باشد که به دوام کار معدن نفت

داریم؟ و به ماشینی که اجباراً در مقابل پول و اعتبار نفت باید بیاید؟ و جالب‌تر از همه این است که شنیده‌ایم کسانی از رهبران قوم بر این زمینه «تئوری سازی» هم می‌کنند؛ که بله «حالا که ما مملکتی نفت‌خیزیم و فرنگی در مقابل این نفت از شیر مرغ تا جان آدمی زاد را در طبق اخلاص می‌دهد، چرا ما خودمان را به دردسر افکنیم؟ به دردسر احداث کارخانه و صنعت سنگین و گرفتاری هایش که عبارت باشد از متخصص پروردن، تحمل قراضه درآمدن مصنوعات در اول کار، کلنجار رفتن با دعوی کارگر و کارفرما و بیمه و تقاعد و الخ...»؛ و در حقیقت همین‌جوری هم عمل می‌کنیم؛ یعنی این تئوری بسیار جدید سال‌هاست که در این ولایت مبنای عمل است [۱: ۸۹ و ۹۰].

با توجه به غرب‌گرایی ما در دو قرن اخیر در عرصه سیاست، بعد از استخراج نفت به‌مرور زمان در عرصه اقتصاد نیز به‌شدت غرب‌گرا و وابسته شدیم. در یک قرن اخیر که به خاطر نفت در مرکز توجه قرار گرفتیم، بیش از گذشته وابسته شدیم و اقتصاد و سیاستمان شدیداً متأثر از غرب شد. نفت در داخل به ما قدرت داد و در خارج هم به‌اصطلاح اعتبار. تمام بخش‌های کشور به نفت متکی بود. این ماده ارزشمند را به‌راحتی از ما می‌گرفتند و با دادن کالاهای غیرضروری خودشان ما را سرگرم نگه می‌داشتند.

اگر سیاست ما در دو سه قرن اخیر تابعی بوده است از متغیر غرب، به‌طور اعم، به این علت است که اقتصاد ما در این مدت تابع اقتصاد همان متغیر بوده است. بگذریم از یکی دو سال ۳۰ تا ۳۲ (حکومت دکتر مصدق) که حتی لوبیا هم بازار صادرات پیدا کرد. در آن زمان اصل کلی اقتصادی بر اداره مملکت بی‌هیچ چشم‌داشتی به درآمد نفت بود؛ و چه به‌جا بود؛ و این داستانی است که همیشه می‌توان از سر گرفت. ولی تا چرخ نفت می‌گردد به اعتبار درآمدش و به اعتبار طفیلی پروری‌هایی که می‌کند، وضع همین است که هست. نفت را که غربی خودش استخراج می‌کند و خودش می‌پالاید و خودش می‌برد و خودش حساب می‌سازد و سالی مثلاً چهل میلیون لیره حق‌السهم ما را به حساب ما می‌گذارد. ناچار ما مجبوریم به ازای آن اعتبار فقط از همین «خودش» خرید کنیم؛ و این خودش کیست؟ چهل درصد آمریکا است و اقمارش، چهل درصد انگلیس است من تبع و مابقی فرانسه‌ای یا هلندی و امثالهم. ما در مقابل نفتی که آن‌ها می‌برند باید ماشین وارد کنیم؛ و به دنبال ماشین متخصص؛ متخصص در لهجه‌شناسی و ادب و نقاشی و مزقان! این است «موریسون نودسون» هرچه می‌خواهد از آمریکا وارد می‌کند، از بولدوزر تا سیم و پیچ و مهره و «آجیب مینراریا» از ایتالیا و «جان مولم» جاده ساز از انگلیس و «آنتروپوز» از فرانسه [۱: ۹۳ و ۹۴].

در بخشی دیگر آل احمد به‌شدت به افراد غرب‌زده حمله می‌کند و آنان را افرادی بی‌توجه و بی‌اراده می‌داند که حاضر دست به هر خدمتی برای غرب و ترویج غرب‌گرایی بزنند. او می‌گوید: «آدم

غربزده در این ولایت اصلاً چیزی به عنوان مسئله نفت را نمی‌شناسد. از آن دم نمی‌زند. چون صلاح معاش و معاد او در آن نیست؛ و گرچه گاهی فقط از همین راه نان می‌خورد، اما هیچ‌وقت سرش را به بوی نفت به درد نمی‌آورد، نه حرفی، نه سخنی، نه اشاره‌ای و نه امایی! ابداً. در مقابل نفت تسلیم محض است؛ و اگر پا بدهد خدمتکاری و دلالی نفت را هم می‌کند. برایشان مجله هم می‌نویسد (رجوع کنید به مجله کاوش) و فیلم هم می‌سازد (موج و مرجان و خارا را ببینید)، اما شتر دیدی، ندیدی. آدم غربزده خیال‌پرور نیست. ایدئالیست نیست. با واقعیت سروکار دارد؛ و واقعیت در این ولایت یعنی گذر بی‌دردسر نفت» [۱: ۱۱۴].

در غرب‌زدگی، آل احمد با نقد اقتصاد رانتی وابسته به نفت و پیامدهای فرهنگی و اجتماعی آن، از مورد تهاجم قرار گرفتن هویت ایرانی و اسلامی به‌شدت ابراز نگرانی می‌کند. وی با بررسی و شناسایی پیامدهای فرهنگی و اجتماعی، اقتصاد وابسته ایران، هویت منتج از این شرایط که فاقد بنیاد است و صرفاً به دنبال مصارف غیرضروری را مورد نقد قرار می‌دهد. به گفته آل احمد تحت تأثیر درآمدهای نفتی، ما ناچار به خرید و مصرف هستیم و از یک سوژه خلاق و تولیدکننده به سوژه مصرف‌کننده و مضمحل در فرهنگ غرب تنزل پیدا کرده‌ایم. آل احمد بر این نظر است که با دستیابی به ثروت عظیم حاصل از فروش نفت، ما نه‌تنها بر بخش تولیدی اقتصادی و کشاورزی کشور ضربه زده‌ایم بلکه نتوانسته‌ایم هویت فرهنگی خودمان را نیز در مواجهه با پیامدهای چنین پدیده‌ای به‌درستی حفظ کنیم.

**بیماری هلندی در کتاب حماسه کویر.** جلال آل احمد از جمله پیشگامانی بود که مسئله بیماری هلندی را در کشور به خوبی درک کرده بود. وی از اتکای بیش‌ازاندازه به نفت که منجر به تبلی و کاهلی و از بین رفتن تدریجی پتانسیل‌های فرهنگمان می‌شد، انتقاد کرد. آل احمد گسترش فرهنگ غرب و جانسین شدن آن به‌جای فرهنگ تولیدی غنی‌مان را هشدار داده بود. وی همچنین از بی‌توجهی برخی از روشنفکران نسبت به این مسئله مهم اقتصادی که ظرفیت‌های فرهنگی ما را تضعیف می‌کرد نیز ابراز ناراحتی می‌کرد و خواستار توجه بیشتر آنان به این مسئله بود. البته آل احمد به آینده روشنفکری ایران خوش‌بین بود به دلیل تنوع در روش و محل تحصیل روشنفکران و همچنین محیط غنی که روشنفکران در آن قرار داشتند.

حال که بحث‌های آل احمد در مورد بیماری هلندی را از نظر گذرانیدیم به یکی دیگر از صاحب‌نظرانی می‌پردازیم که به خطر این بیماری در زمان اوج گرفتن آن یعنی اوایل دهه پنجاه شمسی اشاره می‌کند. محمدابراهیم باستانی پاریزی که در کتاب حماسه کویر در یک بخش به خوبی

این مسئله اقتصادی و پیامدهای آن را نشان می‌دهد. با توجه به گستردگی کتاب که حاوی پانویست‌های زیادی است و این نوع نوشتن از ویژگی‌های نویسندگی باستانی پاریزی است، کمتر به این بخش که وی بیماری هلندی را مطرح کرده توجه شده و این بحث مهم در لابه‌لای حرف‌های فراوانش مورد غفلت و بی‌توجهی واقع شده است. با این وصف، اینکه یکی از اهالی تاریخ و نه اقتصاد و جامعه‌شناسی و توسعه می‌آید و این بیماری را در یکی از آثارش بیان می‌کند و تبعات آن را به‌خصوص برای فرهنگ غنی کشور بیان می‌کند، قابل ارج و ستایش است. کتاب *حماسه کویر باستانی پاریزی*، کتابی است که به گفته خودش همه‌چیز در آن دیده می‌شود منتهی همراه با تاریخ! این اثر بیشتر جنبه‌های تاریخی دارد و به گفته‌ی نویسنده، به زندگی قائم‌مقام که نمونه‌ای از یک روستازاده‌ی اندیشمند است و دیگر روستازادگان اندیشمند ایرانی و خارجی می‌پردازد؛ اما در یکی از فصول کتاب که باستانی پاریزی از مشکل کمبود آب در مناطق کویری صحبت می‌کند، نفت و فروش بی‌رویه آن و در عوض خرید کالاهای غیرضروری و لوکس را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

از روزی که نظام اقتصادی کشور به برکت نفت دگرگون شد و گندم آمریکائی و پنیر مجارستانی و روغن هلندی و موز سومالی و مرغ و جوجه اسرائیلی از شهر به روستا رفت (درست خلاف آنچه بود) و برنج پاکستانی جای برنج عنبربوی جیرفتی را گرفت، از جهت ارتباط هم به برکت و همت مهندسان تابع «قضیه حمار» - که جز پیش پای خود را آن‌هم به خط مستقیم - نمی‌بیند، در اثر جاده‌های مستقیم آسفالت، پمپ‌بنزین‌ها و «اتوسرویس»‌ها خط فاصل و مرز تفکیک‌کننده فرهنگ قدیم و جدید ما شدند و کار چنان بالا گرفت که بعض اولیای امر صریحاً اظهار داشتند که سی سال بعد «ما دیگر دهات! نخواهیم داشت» و مقصودشان این بود که دهات کوچک در دهات بزرگ ادغام خواهد شد و شهرک‌ها پدید خواهد آمد [۳: ۲۰۹].

اگر درآمدهای نفتی در طرق مناسب و به صورت کارآمد مصرف شوند، جای نگرانی در این صورت کمتر است. به این ترتیب که باید درآمدهای نفتی به توسعه زیرساخت‌های کشور و در راه خدمات ماندگار و مؤثر بر زندگی صرف شود؛ به‌خصوص در زمینه راه‌سازی، مدرسه‌سازی، دانشگاه‌سازی، بیمارستان‌سازی، کارهای پژوهشی علمی و آموزشی و ... اما درآمدهای به‌دست‌آمده از نفت بیشتر صرف خرید کالاهای مصرفی و لوکس و ماشین‌آلات می‌شود. به گفته باستانی پاریزی درآمدها باید به‌گونه‌ای صرف شود که فردا پشیمانی را برایمان به همراه نداشته باشد. «البته این روزها که خداوند نانی در کاسه ملل سواحل خلیج فارس «ترید» کرده است، مسئله خرید و ساخت تلمبه و مخارج سوخت و حتی خود کشاورزی و زمینکاری اصلاً مطرح نیست. این درآمدهای کلان نفت باید صرف کاری شود که فردا حداقل یک درآمد مختصر همراه داشته باشد، یعنی اگر ما بتوانیم

یک نهر کوچک از رود صیمره جدا کنیم و آب را بر دشت سوار کنیم کاری است که ممکن است هزار سال مردمی را نان بدهد و یا اگر یک تخت بر بیمارستانی اضافه کنیم ممکن است یک نسل یا دو نسل دعای بیماری را به همراه داشته باشیم، ولی اگر با آن پول دو هزار تن موز و سیب و گوشت وارد کنیم، هیچ کاری نکرده‌ایم. این نوع مصرف پول در واقع حکایت از کوه برداشتن و به جای نهادن است و فردوسی هم فرموده بود:

«چو برداری از کوه و نهی به جای  
سرانجام کوه اندر آید ز پای» [۳: ۲۳۸ و ۲۳۹].

به‌مانند آل احمد، باستانی پاریزی نیز صرف ثروت بادآورده نفت را موجب تضعیف تولید داخل به‌ویژه در بخش کشاورزی و پتانسیل‌های فرهنگی کشور می‌داند. گسترش صنعت نیز همان‌طور که آل احمد ذکر کرده بود، موجب فرار روستاییان از روستا شده و کشور را با جمعیت شهرنشین گسترده ای روبرو می‌کند که آسیب‌های خاص خود را به دنبال دارد. در این میان بخشی که بیش از همه ضربه می‌بیند روستا و بخش کشاورزی است که مراقبان خود را ازدست‌داده است و با رکود مواجه شده است. این در حالی است که ما هنوز از تمام ظرفیت‌های کشاورزی خود استفاده نکرده، دنبال صنعتی شدن یک‌شبه هستیم.

ما نباید به این پول بی‌حساب، یا به تعبیر روزگار ساسانیان، گنج بادآورده، آن قدر تکیه کنیم که از اصل طبیعت خود غافل بمانیم و آن قدر در سکه‌های دلار غلط بزنییم که خدای نکرده مثل «مارگز در» در زیر آن خفه شویم. درآمد نفت و توجه به صنعت بی‌بندوباری شهرنشینی، کار را به آنجا رسانده که در بسیاری از دهات و دیم‌کاری‌ها، میزان محصول به حداقل تاریخ کشاورزی ما کاهش یافته است که در خیلی از جاها کشت و زرع دیگر صرف نمی‌کند. در سال ۱۳۵۲ حدود ۵۷۸ هزار تن گندم و ۱۰۶ هزار تن جو، به ایران وارد شده است و در سال گذشته برنامه خرید ۲/۵ میلیون تن گندم و ۴۲ هزار تن گوشت و ۳۶۳ هزار تن شکر سفید و ۱۲۳ هزار تن شکر خام در دست اجرا بوده است و در خود ایران سال گذشته تنها هشت هزار تن گندم به کم‌جمعیت‌ترین و پرحاصل‌ترین نقطه کشور یعنی ایلام کمک شده است [۳: ۲۴۰ و ۲۴۱].

«مسئله هجوم غول صنعت و کیفیت توزیع بی‌امان درآمد و ثروت عمومی در شهرها خطری است که حتی از مرحله اول خطرناک‌تر است. اگر در گذشته به علل سیاسی و جنگ‌ها و بی‌توجهی‌ها قسمت عمده مملکت بی‌حاصل و کشاورزی در حال نُکث مانده بود، این خطر هست که کم‌کم، درآمد بی‌حساب نفت، برای کشاورزی این مملکت مایه خطر شود و صنعت و شهرنشینی ساختگی کار روستا را کساد کند» [۳: ۲۶۴].

باستانی پاریزی برای نمونه، هجوم صنعت به یزد و تسلیم شدن و جذب شدن مردم این منطقه در برابر صنعت را با نگاهی انتقادی بدین‌صورت توصیف می‌کند: «ادامه حیات یک کشاورز یزدی، در گرو یخچال آلمانی و کولر آمریکایی و پلوپز ژاپنی باشد خود فاجعه ایست. یزدی بادگیر را داشت که باد مفت و مجانی خدایی را به زیرزمینش می‌فرستاد، آن را کنار گذاشت و کولر آمریکایی آورد و در ساختمان آهنی چهار پنج طبقه «آمریکائیزه» در بیابان‌های بی‌طول و عرض یزد کار گذاشت و ناچار شد یخچال هم کنارش بگذارد تا کره هلندی را در آن جای دهد و پنکه هنگ‌کنگی نیز در کنارش بچرخد. این اتفاقی نباید باشد که کشاورزی ما به چنین روزی افتاده است» [۳: ۲۷۲ و ۲۷۳].

### ۵. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

مقاله‌ی حاضر تلاشی بود برای بیان کردن این نکته مهم که مسئله بیماری هلندی پیش از آن‌که به‌وسیله غربی‌ها و به‌طور خاص هلندی‌ها مطرح شود به‌وسیله روشنفکرانی از ایران مطرح شده است. این بیماری نه با این نام در دو کتاب غرب‌زدگی و حماسه کویر با مصادیق فراوان نشان داده شده است. در این نوشته، ضمن اذعان به استقلال و تقدم معرفت‌شناختی روشنفکران در تشخیص مسائل بومی یک جامعه، ابتدا سعی کردیم مسئله بودن این بیماری را نشان دهیم و با ارائه نظراتی از سوی صاحب‌نظران اقتصادی مسئله بودن این پدیده را در اقتصاد امروز نشان دادیم و به تبعاتی که به‌خصوص برای بخش کشاورزی و نیز فرهنگ به همراه داشته است را در آثار کاتوزیان و فرهادی و دیگران ذکر کردیم. با استفاده از نظریه‌پردازی و تعبیه چند اصل در این زمینه می‌توان در جهت ارتقای برنامه‌های بومی‌سازی در تولید علوم اجتماعی و انسانی بر اساس تقویت سطح شناخت پرداخت. در ادامه به فهم و تفسیر موضوع یعنی بیماری هلندی در آثار آل احمد و باستانی پاریزی ارجاع دادیم و مصادیق این بیماری مهلک را در آثار آن دو نشان دادیم که هر دو با دیدی انتقادی به سراغ این مسئله و تبعات آن رفتند؛ باستانی و آل احمد از کم‌توجهی و بی‌توجهی به این مسئله اقتصادی انتقاد کردند؛ بنابراین، همان‌طور که در بالا نیز ذکر شد کتاب غرب‌زدگی و حماسه کویر قبل‌تر از زمانی که بیماری هلندی کشف شده به وجود این بیماری پرداخته‌اند؛ این توجه نه از سوی اهالی علم اقتصاد و نه از سوی اهالی جامعه‌شناسی یا توسعه بوده است که این مسئله خود جای تأمل دارد. با توجه به اینکه کشور ما بارها دچار این بیماری گشته و به‌زعم کارشناسان همچنان نیز درگیر است لزوم توجه جدی به این مسئله به‌خصوص در فضای علوم اجتماعی و نادیده نگرفتن تبعات آن بر زندگی اجتماعی و فرهنگ کشور ضروری و جدی است؛ همچنین رهایی از بیماری هلندی و دچار

نشدن به آن به صورت مکرر نیازمند توجه جدی مسئولان و یاری گرفتن آنان از کارشناسان مرتبط با این مسئله است.

در این حالت می‌توان دید که معرفت صرفاً در قالب معرفت تجربی آزمون‌پذیر نبوده و جامعه که یک پدیده‌ی پیچیده‌ی واجد لایه‌های مختلف است، خود را در قالب پدیده‌ها و روابط متکثر بازنمایی می‌کند. این‌گونه نیست که به بهای علمی و منطقی بودن حجم زیادی از این پدیده پیچیده را نادیده بگیریم. یک نقاش با نقاشی خود لحظه‌ای از این کل زنده و در حال شدن را به نمایش می‌گذارد. یک نویسنده در قالب یک رمان تنگناها و دردهای درونی و بی‌عدالتی‌های تحمیلی بر یک‌یک انسان‌ها را در یک جامعه بسیار زیباتر از یک نظریه اقتصاد بخش عمومی نشان می‌دهد، زیرا این آگاهی از دل واقعیت عینی و دیالکتیکی و نه روابط منطقی بازنمود شده است. شاید یک عالم دینی نظم کلی و هماهنگ موجود در بطن یک جامعه را بر اساس روابط الهیاتی بسیار عمیق‌تر از نظریات مقطعی و لحظه‌ای علم اقتصاد تبلور دهد. آری جامعه پیچیده، منطقی معرفتی پیچیده و چندجانبه را می‌طلبد، منطقی که از گزاره‌های محدود منطقی صوری مورداستفاده اقتصاددانان فراتر می‌رود.



## منابع

1. Alahmad, Jalal. (2005), Plagued by the West" (Gharbzadegi), Tehran: Jameh Dardan Publications.
2. Bakhtiari, Sadegh. Haghi, Zahra. (1380). Investigating the effects of increasing oil revenues on agricultural sector: Dutch disease in Iranian economy, *Agricultural Economics and Development*, ninth year, No. 35: 109-13
3. Bastani Parizi, Mohammad Ibrahim. (1357), *Desert Epic*, Tehran: Amir Kabir Publishing House.
4. Cardon, M., Kretschmer, T & Strobel, T (2013), *Schaum's Outline of Spanish Grammar, Economic and Policy*.
5. Farhadi, Morteza. (2009), *Assistive Anthropology*, Tehran: Publication of the Sales
6. Farhadi, Morteza (1991). *Industry versus Tradition or Beyond*, Tehran: *Quarterly Journal of Research* 1.
7. Farzanegan, M. R & G. Markwardt (2009). The Effects of Oil Price Shocks on The Iranian Economy. *Energy Economics*, 31, 134-151.
8. Foran, John. (2009). *fragile resistance: the history of social change of Iran: from 1500 AD according to the Islamic Revolution of 879 AD*, Ahmad Tadayon translation, Tehran, Rasa Cultural Services Institute.
9. Habermas, Jürgen. "The Analytical Theory of Science and Dialectics," in *The Positivist Dispute in German Sociology*, translated by Glyn Adey and David Frisby (London: Heinemann, 1976), 131-162.
10. Hamidzadeh, M. R. (2018). *Reconstruction and Articulation of organizational and national knowledge*, Tehran, Adiban publishing.
11. Hesamyan, Farrokh. (2009), *Urbanization in Iran*, Tehran: Awareness publication
12. Huwey, David K. (2010). *Critical Circle: Literature, History and Philosophical Hermeneutics*, Translated by: Morad Farhadpour, Tehran: Roshangan Publishing and Women's Studies.
13. Karimzadeh, Mostafa et al (2009), *Dutch Disease Study in Iranian Economy: The Effect of Exchange Relationship on Investment Structure*. *Quarterly Journal of Economics*, 6(4), 147-172.
14. Katouzian, Mohammad Ali (2009). *no articles in Iran's historical sociology of oil and economic development*, translated by Alireza Tayeb, Tehran: Markaz Publishing
15. Katouzian, Mohammad Ali (1993). *Political Economy of Iran*, Translation by Mohammad Reza Nafisi and Kambiz Azizi, Tehran: Markaz Publishing
16. Lynn Cal, Terry. (2015). *Controversy: oil booms and oil states*, translated by Jafar Kheirkhahan, Tehran, Publication of Ney
17. Mannheim, Carl. (2010). *The Sociology of Intellectuals, in the Sociology of Knowledge: Historical Course, Theories and Perspectives*, Translator: Jawad Afshar Ahan, Tehran: Pajhwok Publication.
18. Paseban, Fatemeh. (2004). *Impact of oil price volatility on Iranian agricultural production*. *Economic Research*, 12, 117-136.

19. Samadi, Saeed and Abolfazl Yahia Abadi and Nooshin Moallemi. (2009), Analysis of the effect of oil shocks on macroeconomic variables in Iran. *Journal of Economic Research and Policy*, 52, 5-26.
20. Vaezi, Ahmad. (2010). Revenue on Hermeneutics, Tehran: Publishing Organization of the Research Institute for Islamic Culture and Thought.
21. Zamanzadeh, Hamid and Seyed Ahmadreza Jalali Naini and Mahdieh Shahrokh. (1393), Dutch Disease Disorders Mechanism in Iranian Economy, Dynamic Randomized General Equilibrium Approach. *Money and Bank Research*, 19, 69-101.